

مقاومت و حقوق بین الملل

جرج سعد*

ترجمه: حجت رسولی**

مقدمه

هدف از این نوشته بیان چگونگی تبدیل قوانین بین المللی به ابزاری در دست ابرقدرتی به نام آمریکا است. همچنین روشن ساختن مسئله مشروعیت مقاومت اسلامی از نقطه نظر حقوق بین الملل و نقش رسانه ها در این زمینه، اعم از نقش آن در جنگ علیه لبنان یا جنگ خلیج فارس است این تحقیق در اصل متکی بر تلاشهای نویسندگان دیگر، مانند همکار محقق، دکتر کمال حماد است. آنچه در این پژوهش به دنبال آن هستیم کشف ابزار به کارگیری و در اختیار گرفتن ساز و کارهای حقوق بین الملل برای تحکیم پایه های سیطره بر کشورهای جنوب است.

حمله اسرائیل به جنوب لبنان

در سال ۱۹۴۸ گروههای صهیونیستی با پشتیبانی وزمین سازای انگلیس به شهرهای فلسطین و همچنین جنوب لبنان حمله کردند. در این حمله بخشی از لبنان به اشغال اسرائیل درآمد و ارتش این رژیم خود را به کرانه های رود لیتانی رساند. در سال ۱۹۴۹ قرارداد آتش بسی به امضا رسید و مرزبندیهای جدیدی صورت گرفت که طی آن مناطق وسیعی از سرزمین لبنان در اطراف روستاهای مرزی یارون و رمیش به اسرائیل واگذار شد. در سال ۱۹۶۷ کشور لبنان به رغم آنکه خود درگیر جنگ نبود؛ ولی خسارت فراوانی دید. لبنان به صحنه جنگی

* دکتر جرج سعد، استاد حقوق عمومی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه لبنان است.

** دکتر حجت رسولی، استادیار زبان و ادبیات عرب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی است.

مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، سال چهارم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۱۴-۱۰۳.

تبدیل شد که دهها کشته و هزاران آواره برجای گذاشت و بر اثر این جنگ مزارع شعبا به اشغال اسرائیل در آمد. در سال ۱۹۶۸ اسرائیل به فرودگاه بین المللی بیروت هجوم برد و شمار زیادی از هواپیماهای مسافربری را نابود کرد. شورای امنیت سازمان ملل متحد این حمله را نقض تعهدات اسرائیل توصیف کرد. در سال ۱۹۷۰ اسرائیل حمله گسترده ای را به جنوب لبنان آغاز کرد. در پی این حمله شورای امنیت سازمان ملل متحد باردیگر تشکیل جلسه داد و قطعنامه ۲۷۹ را در ۱۲ مه ۱۹۷۰ صادر کرد. در سال ۱۹۷۲ باردیگر حمله به مرزهای لبنان ادامه یافت، به طوری که طی عملیاتی از سوی صهیونیست ها تعدادی از نظامیان لبنان ربوده شدند. به دنبال این جریان، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۳۱۶ را در ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۲ صادر کرد. در این قطعنامه ضمن تقبیح اقدامات اسرائیل، از آن رژیم خواسته شد که از هرگونه اقدام نظامی بر ضد حاکمیت لبنان خودداری کند. جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ به فضای لبنان، به ویژه روستاهای شرقی مناطق مرجعیون و حاصبیا نکشید، اما در سال ۱۹۷۸ به طور مشخص در سپیده دم پانزدهم مارس، حمله اسرائیل به جنوب لبنان آغاز شد.

در ۲۰ ماه مارس همان سال شورای امنیت قطعنامه مشهور ۴۲۵ را صادر کرد و در آن ضمن محکوم کردن اسرائیل، از آن کشور خواست که عملیات نظامی را فوراً متوقف ساخته و بلافاصله از خاک لبنان عقب نشینی کند. این جنگ به اشغال ۱۵۰ روستا انجامید و کشتارهای جمعی مانند کشتار عباسیه، الخیام و کونین را به دنبال داشت. در سال ۱۹۸۲ اسرائیل به بهانه حمایت از ساکنان شهر الجلیل در برابر حملات موشکی، به لبنان حمله کرد. این جنگ در لبنان به کشته و زخمی شدن عده زیادی از مردم لبنان انجامید. (۱۹۰۰۰ کشته و مجروح از ژوئیه سال ۸۲ تا نوامبر آن سال بر اساس برآورد صلیب سرخ لبنان) در تابستان سال ۱۹۹۳ اسرائیل حمله هوایی گسترده ای را به لبنان آغاز کرد که بر اثر آن ده ها تن از مردم لبنان کشته و مجروح شدند و بسیاری از تاسیسات شهری نابود شد. در سال ۱۹۹۶ اسرائیل دست به حمله دیگری به جنوب لبنان و بقاع غربی آن زد که به کشته شدن ۱۷۵ نفر انجامید. در این حمله هواپیماهای اسرائیل به بهانه واکنش در برابر حملات حزب الله به شمال اسرائیل ۱۶۰۰ بار در آسمان لبنان ظاهر شدند.

ماهیت تجاوزات اسرائیل

کارشناسان حقوق بین الملل اتفاق نظر دارند که تجاوزات اسرائیل جنایتی بین المللی است. اسرائیل در حملات خویش با استفاده از نیروی نظامی سرزمینهای عربی را اشغال نظامی کرد. بهانه های اسرائیل برای اشغال خاک لبنان - که جنگ ۱۹۸۲ را دفاع از خود برشمرد - با مفاد منشور سازمان ملل متحد منافات داشت. ماده ۵۱ این منشور به کشوری که با حمله نظامی مواجه شود اجازه دفاع از خود را داده است، ولی این ماده با وضعیت اسرائیل در آن سال همخوانی ندارد. همچنان که نمی توان تلاش برای ترور سفیر اسرائیل در لندن را که هیچ گروه فلسطینی مسئولیت آن را برعهده نگرفت دلیلی برای چنین حمله ای دانست. اسرائیل برای اشغال جنوب لبنان، متوقف ساختن اقدامات مقاومت را بهانه قرارداد داد. این بهانه، پذیرفتنی نیست؛ زیرا اقدام اسرائیل نقض آشکار ماده ۵۱ منشور سازمان ملل بود و به قصد نابودی فلسطین انجام شد. دفاع از خود امری است جدای از آواره ساختن ۲۵۰ هزار لبنانی. از این رو کمال حماد در توصیف اقدامات اسرائیل آن را جنایتی بر ضد بشریت می داند و عقیده دارد که اعمال صهیونیست ها بر ضد مردم فلسطین و لبنان از جرایم قید شده در توافقنامه ۱۹۴۸ به شمار می آید.^۱ به ویژه آنکه رهبران اسرائیل خود تصریح کرده اند که هدف اصلی آنان نابودی سازمان آزادیبخش فلسطین و ملت فلسطین با پیشینه ای تاریخی است. اقدامات نظامی اسرائیل نیز جنایت جنگی محسوب می شود؛ زیرا عملیات نظامی این رژیم شهروندان را هدف قرار می دهد و روستاها و مراکز غیرنظامی شهرها را بمباران می کند و این امر با پیمانهای بین المللی که کارشناسان حقوق بین الملل بر آن تأکید می ورزند مانند معاهده پترزبورگ در سال ۱۸۶۸ و کنوانسیونهای چهارگانه ژنو در سال ۱۹۴۹ و پروتکل های الحاقی آن در سال ۱۹۷۷ مخالف است.^۲ در این زمینه کافی است بدانیم که قربانیان بمبارانهای اسرائیل ساکنان شهرها بوده اند. همچنین بخشهایی از شهرهای بیروت، صیدا، صور و نبطیه در این بمبارانها به کلی ویران شده است. همه اینها صرف نظر از به کارگیری بمبهای فسفری، خوشه ای و ناپالم و سلاحهای دیگری است که قواعد حقوق بین الملل، استفاده از آن را منع کرده است. افزون بر این، رفتار غیر انسانی رژیم صهیونیستی با اسیران و شهروندان نیز نقض آشکار قواعد حقوق بین الملل است که

در کنوانسیون ژنو در خصوص حمایت از شهروندان به هنگام جنگ و همچنین قرارداد مربوط به اسیران جنگی بر آن تأکید شده است.

مسئولیت اسرائیل

مسئولیت اسرائیل دارای جوانب مالی، سیاسی و جزایی است. پس از عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان، محافل دولتی لبنان از تحت فشار قرار دادن این رژیم برای وادار ساختن آن به پرداخت غرامتهای مالی به لبنان سخن می گویند. خسارتهایی که لبنان در حمله اسرائیل در سال ۱۹۸۲ متحمل گردید، بالغ بر ۹/۱ میلیارد دلار برآورد شده است. اسرائیل از نظر سیاسی نیز به عنوان عضوی از سازمان ملل متحد در برابر منشور سازمان ملل و قطعنامه های آن مسئول است، مانند قطعنامه ۱۸۱ سال ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره برپایی کشوری عربی در سرزمین فلسطین. علاوه بر این از نظر جنایی نیز اسرائیل مسئول است؛ زیرا در این باره می توان به قراردادهایی در زمینه حقوق بشر، به ویژه کنوانسیون سال ۱۹۴۹ ژنو و الحاقیه های آن استناد کرد. ماده ششم کنوانسیون ژنو درباره هشدار نسبت به جنایات کشتار جمعی، به ضرورت محاکمه مرتکبین به این جنایت، توسط دادگاههای ویژه ای در کشورهای محل وقوع جنایات تصریح دارد. همچنین در ماده ۱۴۶ این کنوانسیون درباره حمایت از غیر نظامیان در زمان جنگ، تأکید شده است که هر یک از طرفهای درگیر ملزم به جستجو و یافتن متهمان به ارتکاب جنایات کشتار جمعی و آمران به این جنایات هستند. به موجب قواعد حقوق بشر، تعقیب مرتکبان جنایت بر ضد بشریت مشمول گذشت زمان نمی شود. بر این اساس جامعه بین المللی و سازمان ملل متحد باید دیر یا زود، رهبران اسرائیل و همه متهمان به جنایات نظامی بر ضد بشریت را برای محاکمه به دادگاههای بین المللی یا داخلی بسپارد.

جنبشهای آزادیبخش از نظر حقوق بین الملل

سازمان ملل متحد کوشیده است به کارگیری سلاح و خشونت را محدود سازد. در بند چهارم از ماده دوم منشور سازمان ملل متحد آمده است: اعضای سازمان ملل متحد در روابط

بین‌المللی خود نباید دیگران را به استفاده از زور تهدید کنند یا با استفاده از زور خاک‌کشی را اشغال کنند، یا استقلال سیاسی آن را زیر سؤال ببرند، یا به هر اقدام دیگری که با اهداف سازمان ملل در تعارض باشد دست بزنند. اما ملت‌هایی که زیر سلطه استعماری بیگانگان یا رژیم‌های نژاد پرست هستند از نظر منشور سازمان ملل متحد حق دفاع از خود و مقاومت مسلحانه در برابر این حاکمیت‌ها را دارند، زیرا در ماده ۵۱ تصریح شده که هنگامی که نیرویی نظامی به یکی از کشورهای عضو سازمان ملل متحد حمله کرد حق طبیعی کشورهاست که به طور جداگانه یا دسته‌جمعی از خود دفاع کنند تا اینکه شورای امنیت تدابیر لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ کند. تدابیری که کشورهای عضو برای دفاع از خود اتخاذ کرده‌اند فوراً به شورای امنیت ابلاغ می‌شود. این تدابیر در هیچ شرایطی حق شورای امنیت را - که به مقتضای قدرت و مسئولیت‌هایش - بر پایه منشور سازمان ملل متحد به اوسپرده شده - در اتخاذ تصمیمات ضروری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تحت الشعاع قرار نمی‌دهد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نشست بیست و نهم خود در سال ۱۹۷۴ طی قطعنامه‌ای به نام «قطعنامه تعریف تجاوز» تجاوز را تعریف کرد. در ماده نخست این قطعنامه می‌خوانیم که: تجاوز عبارت است از به‌کارگیری نیروی نظامی از سوی هر کشوری بر ضد حاکمیت کشور دیگر یا برهم زدن تمامیت سرزمینی آن یا تهدید استقلال سیاسی آن یا هر شیوه‌ای که با اهداف سازمان ملل متحد در تعارض باشد. این تعریف به طور کلی تأکیدی بود بر حقوق ملت‌های استعمار شده که برای حق تعیین سرنوشت مبارزه می‌کنند و ضربه‌ای بود کاری به دولت‌های استعمارگر که می‌کوشند مبارزات جنبش‌های آزادیبخش را نوعی ستیزه‌جویی و مخالفت داخلی قلمداد کنند. بی‌تردید این تعریف مانعی بود در برابر مواضع کشورهای غربی که همواره استفاده از نیروهای نظامی خود را بر ضد جنبش‌های آزادیبخش توجیه می‌کنند. تجاوز و اشغالگری از نظر زیربنا گذاشتن حقوق بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای دارد که اسناد و مدارک دادگاه‌های نظامی نورنبرگ و توکیو بر آن تأکید می‌ورزد. تجاوز اقدامی جنایتکارانه است که مسئولیت بین‌المللی آن بر عهده دولت متجاوز و مسئولیت جنایی آن بر عهده متهمان به ارتکاب جنایات جنگی است. جنایاتی که ادبیات حقوق بشر آن را «جنایت بر ضد بشریت»

توصیف می‌کند. مفاد منشور سازمان ملل متحد دربارهٔ مشروعیت مقاومت عبارت است از:

ماده ۱. اهداف سازمان ملل متحد عبارت است از: حفظ صلح و امنیت جهانی. برای تحقق این هدف تدابیر جدی مشترکی بر طبق اصولی عادلانه و حقوق بین‌الملل اتخاذ می‌گردد که از عوامل تهدید صلح جلوگیری کند و هرگونه اقدام ستیزه‌جویانه و غیره را که محل به صلح و آرامش است ریشه کن سازد.

ماده ۲. همهٔ اعضای سازمان از حقوقی برابر در سازمان ملل برخوردارند.

- همهٔ اعضای سازمان ملل مناقشات خود را با کشورهای دیگر به شیوه‌هایی صلح‌آمیز

مطرح می‌سازند به طوری که صلح و امنیت جهانی در معرض خطر قرار نگیرد.

- همهٔ اعضا هر آنچه در توان دارند برای کمک به سازمان ملل متحد در تصمیماتی که بر

طبق این منشور اتخاذ می‌کند به کار می‌گیرند. چنانکه از هرگونه کمک به کشوری که

سازمان ملل آن را تحریم می‌کند یا به نحوی آن را محدود می‌سازد، خودداری می‌کنند.

براساس ماده ۵۱ هرگاه شورای امنیت قطعنامه‌ای صادر کرد و به اجرا در نیامد حق

دفاع، حقی مشروع است. شایان ذکر است که حق دفاع از خود در استنباط بین‌المللی^۳ به

عنوان اصلی کلی از اصول حقوقی پذیرفته شده است که دیوان بین‌المللی دادگستری بر آن

تأکید دارد و در اساسنامه دیوان بر آن تصریح شده است.

سیمای مقاومت

از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۶ هشت جنگ میان اعراب و اسرائیل رخ داد: نخست، جنگ

۱۹۴۸ که بر اثر آن نقشه فلسطین تغییر کرد. در جنگ ۱۹۵۶ ارتباط صهیونیست‌ها با مراکز

استعماری و استکباری در غرب؛ یعنی انگلیس آشکار گردید. جنگ ۱۹۶۷ که طی آن

اسرائیل مناطق جدیدی از سرزمینهای اعراب را اشغال کرد؛ جنگ ۱۹۷۳ (جنگ انتقام)؛

جنگ ۱۹۷۸ که در آن اسرائیل بخشهایی از جنوب لبنان را اشغال کرد؛ جنگ ۱۹۸۲ که

اسرائیل وارد بیروت شد و به قتل عام هزاران نفر انجامید؛ هفتمین جنگ در سال ۱۹۹۳ بود

که در آن ارتش صهیونیستی، استراتژی حمله فراگیر هوایی را انتخاب کرد، یعنی وارد ساختن

ضربه با کمک پیشرفته‌ترین سلاحها از راه دور، بدون حمله از راه زمین و سرانجام جنگ سال ۱۹۹۶ که نسخه پیشرفته‌ای از جنگ ۱۹۹۳ بود که وجه امتیاز آن بمباران گسترده و حمله هوایی همه جانبه بود.^۴

کشتار قانا

کشتار قانا در ۱۸ آوریل و کشتارهای دیگری که به دست صهیونیست‌ها انجام گرفت وجدان جهانی را تحت تاثیر قرارداد، به طوری که حتی افکار عمومی آمریکا نیز برخلاف گذشته تحت تاثیر قرار گرفت. اما مهمتر از آن تحول سیاسی عظیمی بود که در موافقت و همدردی با مردم لبنان و در مخالفت با صهیونیسم و اقدامات آنها در سطح جهان شکل گرفت، در نتیجه کلینتون، رییس جمهور آمریکا پیام تسلیتی را به نام مردم آمریکا به دولت لبنان فرستاد. همچنین ژاک شیراک، رییس جمهور فرانسه همه طرفهای درگیر را به آتش بس فوری فراخواند و از آنها خواست که قراردادی را که بر اساس پیشنهادهای مختلف برای پایان دادن به بحران مطرح شده یا در شرف مطرح شدن بود امضاء کنند. به علاوه آلن دوشارت، وزیر امور خارجه فرانسه، ضمن اظهار همدردی ملت فرانسه با لبنان تاکید کرد که کشورش در این مورد از آمریکا و اتحادیه اروپا پیروی نمی‌کند. وی افزود: «فرانسوی‌ها برای هرگونه مساعدتی به لبنان آمادگی دارند و ما به واسطه درک عمیقی که از منطقه و دوستانمان در منطقه داریم و به علت اینکه بی طرف هستیم می‌توانیم به حل بحران کمک کنیم».^۵

همه این حوادث به مبارزه برضد اسرائیل مشروعیت بخشید. دمشق به مرکز اجتماع و تبادل آرا تبدیل شد و وزرای امور خارجه کشورهای فرانسه، ایران، روسیه و وزیر امور خارجه ایتالیا در رأس هیاتی اروپایی و در آنجا گرد هم آمدند. فرماندهی حزب الله نیز برای متوقف ساختن جنگ در صحنه مشورت‌های سیاسی ظاهر شد. کتاب جنگ هشتم ضمن توضیح این مطلب آورده است: «کاترین کولونا، سخنگوی رییس جمهور فرانسه یک روز پس از کشتار قانا اعلام داشت که شیراک برای یلتسین توضیح داده است که اساس پیشنهاد فرانسه اجرای قطعنامه ۴۲۵ است ولی پیش از آن باید در اسرع وقت ممکن آتش بس در لبنان برقرار شود».

روزنامه های فرانسوی تاکید کردند که به زودی شیراک با بیل کلینتون، همتای آمریکایی خود در حاشیه ضیافت شام رهبران ۸ کشور صنعتی جهان درباره این موضوع تبادل نظر خواهد کرد. وزارت امور خارجه فرانسه توضیح داد که هرگونه راه حلی باید براساس شرایطی پیشنهاد شود که همه آن را بپذیرند و این شرایط عبارت است از: ۱. حاکمیت دولت لبنان بر خاک خود و محترم شمردن آن و امنیت شهروندان دو کشور؛ ۲. ترتیبات امنیتی زمان بندی شده که از سوی نهادهای بین المللی مکتوب و تضمین شده باشد؛ ۳. تضمین این ترتیبات امنیتی و پذیرش مسئولیت اجرای آن از سوی نهادهای بین المللی، مانند سازمان ملل متحد و یا کشورهایمانند آمریکا، روسیه و سوریه.

گفتنی است که اسرائیل کوشید تا آنچه را «حق ارتش اسرائیل برای تعقیب اعضای مقاومت اسلامی در خارج از مناطق مرزی» می نامید تحمیل کند ولی موضع رهبری حزب الله در این مورد کاملاً واضح بود زیرا قاطعانه آن را رد کرد و گفت: «این مساله را نه ما و نه سوری ها و نه دولت لبنان نمی توانیم بپذیریم، زیرا چنین فرضی به معنای از بین رفتن همه توافقهایی است که تا به حال به دست آمده است. تعقیب نیروهای مقاومت در خارج مناطق اشغال شده به معنای کوبیدن روستاهای همجوار و مناطق دورتر است. این امر به اسرائیل امکان می دهد که به شهروندان آسیب رساند و روستاهای منطقه را بمباران کند و در نتیجه همه مسایل به نقطه صفر بازمی گردد و گلوله باران با کاتیوشا ادامه خواهد یافت.» حاج حسین خلیل، معاون سیاسی دبیرکل حزب الله، موضع خود را درباره طرح توافقنامه پیشنهادی چنین ابراز داشت: «مقصود حزب الله از آتش بس متوقف شدن گلوله باران شهرکهای صهیونیست نشین در شمال فلسطین با کاتیوشاست. ولی مقاومت در برابر اشغالگری و مبارزه مسلحانه در جنوب لبنان و بقاع غربی وظیفه ای است واجب و حق مشروعی است که آمریکایی ها و اسرائیلی ها به آن اعتراف کرده اند.» این موضع گیری روشن از سوی حزب الله در پاسخ به مطلبی بود که منابع سیاسی از آن پرده برداشتند، مبنی بر اینکه اسرائیل می کوشد - از طریق کریستوفر - در این مورد که آیا مقاومت حق دارد در داخل نوار مرزی لبنان نظامیان اسرائیلی را هدف قرار دهد یا خیر، به اختلاف نظر میان کشورها دامن بزند. بحث و مذاکره ای که پیرامون جزئیات

حمله های مجاز و غیرمجاز مقاومت در منطقه امنیتی آغاز شده بود، به خودی خود به معنای مشروعیت مقاومت از دیدگاه مذاکره کنندگان بود.

جایگاه قطعنامه ۴۲۵ در منشور سازمان ملل متحد

در پی حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۷۸ (عملیات لیتانی)، شورای امنیت قطعنامه ۴۲۵ را صادر کرد. این قطعنامه سه هدف را دنبال می کرد: ۱. ایجاد نیرویی بین المللی برای اطمینان از عقب نشینی کامل اسرائیل به مرزهای شناخته شده بین المللی؛ ۲. تثبیت امنیت و صلح از سوی مراکز بین المللی؛ ۳. کمک به دولت لبنان در گسترش حاکمیت خود. به دنبال این حادثه دبیرکل سازمان ملل متحد گزارشی را درباره تشکیل نیرویی بین المللی و تعداد و تابعیت این نیروها آماده کرد و روز بعد، آن را به شورای امنیت ارایه کرد. شورای امنیت بر اساس همین گزارش قطعنامه دیگری به نام قطعنامه ۴۲۶ صادر کرد. منشور سازمان ملل متحد دارای دو فصل درباره حل اختلاف میان کشورهاست: یکی فصل ششم به عنوان حل صلح آمیز اختلافات و دیگری فصل هفتم به عنوان اقداماتی که شورای امنیت برای مقابله با هرگونه درگیری مخالف با امنیت و صلح بین المللی انجام می دهد. نیروهای چند ملیتی حافظ صلح در هیچ شرایطی حق ندارند به زور متوسل شوند مگر برای دفاع از خود. این نیروها به فصل ششم منشور سازمان ملل متحد مربوط می شوند و مأموریت آنها صلح آمیز است، چنانکه در جنوب لبنان دیده شد. اما نیروهایی که به فصل هفتم منشور مربوط می شوند یعنی نیروهای ایجاد صلح می توانند از نیروی نظامی نیز استفاده کنند، چنانکه در سال ۱۹۵۰ در کره اتفاق افتاد. به رغم اینکه قطعنامه ۴۲۵ قطعنامه ای صلح آمیز بود و سازمان ملل متحد نمی توانست آن را با زور به اجرا درآورد ولی بر طبق ماده ۲۵ منشور سازمان ملل متحد، برای کشورهای ذیربط الزام آور بود. اما اجرای آن از طریق زور و در چارچوب سازمان ملل متحد امکان پذیر نبود مگر در صورتی که نیروهای حافظ صلح در جنوب لبنان جای خود را با نیروهای ایجاد صلح عوض کنند.^۶ چنین کاری نیز جز با صدور قطعنامه دیگری از سوی شورای امنیت امکان پذیر نبود، قطعنامه ای که لازمه آن موافقت آمریکا بود که آن هم بسیار بعید به نظر می رسید. یکی از عوامل مشروعیت بین المللی مقاومت، اجماع ملی بود که

در لبنان درباره آن شکل گرفت، مبنی بر اینکه مقاومت از عوامل اصلی برقراری تعادل قواست. حتی می‌توانیم بگوییم که لبنانی‌ها اتفاق نظر داشتند که این نیرو به تنهایی می‌تواند فرآیند آزاد سازی را به انجام رساند، در نتیجه آن را به رسمیت شناختند و از آن حمایت کردند. به رسمیت شناختن مقاومت و اتفاق نظری که در لبنان درباره آن حاصل شد در تثبیت نقطه نظر بین‌المللی اهمیت فراوانی داشت. نمونه قابل ذکر در این زمینه، اتفاق نظری است که به دنبال کشتار قانا پدید آمد. در پی این حادثه دولت لبنان به صورتی با مساله کشتار قانا برخورد کرد که موجب شد مردم از یک اتفاق نظرموقت پیرامون مسئله مقاومت و اشغال جنوب لبنان به توافقی ملی و راهبردی در این باره منتقل شوند. اتفاق نظری که در عمل توانست آخرین پایه‌های اشغال را پیش از فرار اسرائیل متزلزل سازد.

تفاهم آوریل ۱۹۹۶

کریستوفر پیشنهاد قراردادی را برای تفاهم‌نامه آوریل ارائه کرد که توانست به ۱۶ روز جنگ گسترده صهیونیست‌ها پایان دهد. در این قرارداد آمده بود که پس از مذاکره با دولت اسرائیل و لبنان و همچنین مشورت با سوریه در موارد زیر توافق حاصل شده است:

۱. گروه‌های مسلح در لبنان هیچ‌گونه حمله‌ای را چه با کاتیوشا و چه با سلاح‌های دیگر علیه اسرائیل صورت ندهند؛
۲. اسرائیل و گروه‌های وابسته به این رژیم با هیچ سلاحی شهروندان یا اهداف غیرنظامی را هدف قرار ندهند؛
۳. به طور کلی دو طرف متعهد می‌شوند در هیچ صورتی به شهروندان هم‌دیگر حمله نکنند و مناطق مسکونی و مراکز صنعتی و نیروگاه‌ها را هدف قرار ندهند؛
۴. طرفین می‌توانند از حق مشروع خود در دفاع از خود استفاده کنند و این به معنای نقض تفاهم‌نامه نیست. مجموعه‌ای متشکل از نمایندگان کشورهای آمریکا، فرانسه، سوریه، لبنان و اسرائیل به عنوان ناظر تشکیل شد که مأموریت آن، نظارت بر حسن اجرای قرارداد بود. رسیدگی به شکایتهای مربوط به نقض قرارداد با این گروه ناظر است. هریک از طرفین که مدعی شود طرف مقابل قرارداد را نقض کرده باید طی ۲۴ ساعت شکایت خود را به گروه ناظر تسلیم کند و گروه ناظر اقداماتی را برای رسیدگی به شکایات صورت خواهد داد.

این تفاهم نامه صرف نظر از محتویات آن به منزله پیروزی برای مقاومت بود، زیرا حاکی از اعتراف جهانی به مشروعیت آن و قدرت آن در معادلات منطقه ای بود.

نتیجه گیری

یکی از نویسندگان تروریسم رابه این صورت تعریف می کند: «تروریسم شکل پیچیده ای از اشکال خشونت سیاسی است. تروریسم اگرچه بی هدف انجام می گیرد ولی کور کورانه نیست بلکه از نظر راهبردی وسیله ای است برای کسانی که فرهنگ مردم متمدن و ارزشهای آنان را قبول ندارند یا به بیان دیگر استفاده غیرقانونی از زور و خشونت از سوی سازمانی انقلابی به قصد تحت فشار قرار دادن دولت و تسلیم کردن آن است که با اهدافی سیاسی - ایدئولوژیک برضد افراد و اموال اعمال می شود»^۷ این تعریف مقاومت اسلامی را در بر نمی گیرد زیرا مقاومت از نیرویی مشروع برای آزاد سازی سرزمین لبنان از اشغال اسرائیل استفاده می کرد. لازم به ذکر است که ترور تنها توسط برخی از افراد یا گروه ها انجام نمی گیرد بلکه دولتها نیز ممکن است دست به ترور بزنند، به همین علت اسناد بین المللی تروریسم دولتی را محکوم می کند و مجازاتهایی را برای دولتی که مرتکب جنایاتی - مانند دستگیری و تهدید و اذیت - شود در نظر می گیرد. این مجازاتها بر اساس اهمیت و نوع جنایات تعیین می شود. در این تقسیم بندی اسرائیل جزو کشورهایی است که از نظر جزایی مسئول است، به ویژه اگر به تعریف رسمی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴ در مورد تجاوز، یعنی حمله مسلحانه کشوری به کشور دیگر، توجه کنیم. ولی هیچ یک از کشورهای بزرگ در مسایل مربوط به اسرائیل موضوع تروریسم بودن این کشور عبری و لزوم مجازات آن را مطرح نمی سازند. بعضی می کوشند مقاومت در جنوب لبنان را تروریسم معرفی کنند ولی از نظر حقوقی، مقاومت در جنوب لبنان هم ملی و هم مشروع است و حقوق بین الملل آن را به رسمیت می شناسد. از نظر حقوق بین الملل هر گونه اشغال سرزمینی، غیر مشروع است و از همه مهمتر اینکه ممکن است با تروریسم خواندن مقاومت در جنوب لبنان مقاومت ملی مسلحانه ای در خارج از نوار اشغالی شکل بگیرد همچنانکه انتفاضه در منطقه اشغالی امری اجتناب ناپذیر بود. □

پاورقيها:

۱. كمال حماد، النزاع المسلح في القانون الدولي، بيروت: ۱۹۹۶، بخش مربوط به تجاوزات اسراييل.
۲. همان.

3. Dine Nguyne, *Droit International Public*, Paris: L.GD.J., 1998.

۴. المركز الاستشاري للدراسات والتوثيق، الحرب الثامنة، بيروت: دارالندى، ۱۹۹۶.
۵. مجله الشاهد، ۱۹۹۸.
۶. همان.
۷. شفيق المصري، «التمييز بين الارهاب والمقاومة الدولي»، النهار، ۱۹۹۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی